**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه163 – 23/ 10/ 1397 دوران امر بین تعیین و تخییر /قاعده احتیاط**

خلاصه بحث :

بحث در دوران امر بین تعیین و تخییر بود. مرحوم صدر در صورت دوم دوران امر بین تعیین و تخییر عقلی، انحلال حقیقی را نپذیرفته ولی قائل به انحلال حکمی شده است. ایشان در تعلیل بر انحلال حکمی فرمود: مفاد دلیل برائت تأمین از عقاب بوده و به همین دلیل، برائت از عام جاری نبوده و نسبت به تقید برائت قابل جریان است.

در جلسه گذشته بیان شد: برخی از ادله برائت مانند اخبار حل و استصحاب، نفی فعلیت حکم واقعی در ظرف جهل کرده و مفاد آنها صرفا تأمین از عقاب نیست. حدیث رفع نیز نقل­های مختلفی دارد که نقل **«عُفی»** ظاهرا همان تأمین از عقاب است اما سایر نقل­های حدیث رفع مانند **«رُفع»** و **«وُضع»** در مقابل **«کتب»** بوده و باید معنای **«کتب»** را بررسی کرد.

در این جلسه، بیشتر درباره مفاد اخبار برائت که آیا تنها نفی تأمین می­کند یا نفی فعلیت حکم واقعی است؟ صحبت خواهد شد.

**انواع استعمال رفع و کتب**

**«کتب»** گاه به معنای ثبوت و الزام تکوینی به کار می­رود. مانند: **«ِ کَتَبَ عَلی‏ نَفْسِهِ الرَّحْمَة»**[[1]](#footnote-1) َ **«کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ»**[[2]](#footnote-2) و سایر مواردی که کتابت بلاء، مصیبت و مانند آن وارد شده که از محل بحث ما خارج است. دقت به این نکته نیز لازم است که اصل معنای کتب، اثبت و الزام است مانند **«کتب علی نفسه الرحمه»** که به معنای الزام است نه به معنای نوشتن. اراده نوشتن آن هم نوشتن بر روی ورق، به علت آن است که نوشتن نیز نوعی اثبات در ورق است نه آنکه معنای جدیدی برای کتب باشد. به همین روشن نیست، کتب در سایر استعمالات قرآنی و روایی نیز به معنای نوشتن بوده و می­تواند به معنای عام اثبات باشد.

در روایات، رفع و در مقابل آن کتب در مورد استعمال در امور تشریعی، به دو صورت استعمال شده است. گاه در مورد اثبات مؤاخذه کتب و ارتفاع مؤاخذه بر چیزی که ذاتا گناه است، رفعِ کتب اطلاق شده و گاه به ایجاب شرعی کتب و به رفع ایجاب، رفعِ کتب اطلاق شده است. مانند **« کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ»**[[3]](#footnote-3) **«وضعت عن الحائض الصلاه»** در اطلاق اول، متعلق کتب کارهای زشت بوده و بعد از وقوع بر عهده شخص قرار داده شده یا توسط ملائکه نوشته می­شود. اما در اطلاق دوم، کتب پیش از وقوع است نه بر وقوع زیرا روشن است واجبات پس از وقوع نمی­توانند واجب شوند. پس در اطلاق دوم، ماهیت عمل پسندیده لا بشرط از وجود و عدم بر عهده شخص قرار داده شده و کاتب آن نیز الله است. این عمل پسندیده می­تواند نفس واجبات باشد مانند **«کتب الله علیکم الصلاه»** و می­تواند ترک حرام باشد مانند **«کتب علیکم ترک شرب الخمر»** پس متعلق کتب در اطلاق دوم، واجبات است اعم از امور وجودی و امور عدمی.

به میزان تتبعی که تا امروز صورت گرفته، هیچ­گاه ملاحظه نشده که متعلق کتب، حکمی از احکام باشد بلکه در تمام موارد متعلق کتب، فعلی از افعال است. تنها یک مورد در کلام حاج آقای والد از فقیه نقل شده که

متعلق کتب، حکم است اما با فحص صورت گرفته، روشن شد این مورد روایت تقطیع شده روایتی در علل الشرایع است که روایت مفصّل متعلق کتب، فعل است نه حکم.

**رفع مؤاخذه در حدیث رفع**

با این توضیح روشن شد: رفع خطا و نسیان در حدیث رفع به معنای رفع پس از عمل است و معنا ندارد به معنای رفع پیش از وقوع عمل باشد. پس رفع خطا و نسیان به معنای رفع مؤاخذه بر عمل انجام شده­ای است که ذاتا معصیت و گناه است نه به معنای رفع ایجاب خطا و نسیان.

نکته دومی که مؤید اراده رفع مؤاخذه از حدیث رفع است، استجابت دعای پیامبر9بودن رفع این امور است. در برخی از روایات اشاره شده که رفع این امور در اجابت دعای پیامبر9 است که به خداوند عرضه داشت: **« رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسینا أَوْ أَخْطَأ»**[[4]](#footnote-4) پیامبر9 از خداوند درخواست دارد که اگر از روی فراموشی یا خطا گناهی را مرتکب شده یا واجبی را ترک کردیم، ما (امت مرا) مؤاخذه مکن.

در نتیجه نسیان و خطا به معنای تحقق عصیان خارجی از روی نسیان و خطا است و مصداق آن امور ناپسند مانند ترک الصلاه شرب الخمر و مانند آن است. پس مراد از رفع نسیان و خطا، رفع مؤاخذه بر عمل ناپسند واقع شده عن نسیان و خطأ است نه رفع ایجاب عمل پسندیده.

برای روشن شدن مطلب می­توان به جای کتب، اوجب را قرار داد و دید آیا صحیح است گفته شود: **«اوجب الله علیکم الفعل عن نسیان»** تا در مقابل گفته شود: **«لم یوجب الفعل عن نسیان»**. همان­گونه روشن است، فعل تنها زمانی متصف به صفت عن نسیان می­شود که از روی نسیان واقع شود و معنا ندارد فعلی که از روی نسیان واقع شده، واجب شود تا رفع، وجوب آن برداشته شود. زیرا ایجاب پس از وجود، مصداق تحصیل حاصل بوده و جایز نیست.

در نتیجه، مراد از کتب مؤاخذه بر فعل ناپسند پس از وقوع بوده و مراد از رفع، برداشتن مؤاخذه بر فعل ناپسند پس از وقوع است. حال با این فرض که مؤاخذه اعم از مؤاخذه اخروی و دنیوی است، می­توان با تمسک به حدیث رفع، ایجاب کفاره که نوعی مؤاخذه بر معصیت واقع شده است را در صورت تحقق معصیت از روی نسیان و خطا، رفع کرد. اما نمی­توان با حدیث رفع، وجوب قضا را رفع کرد زیرا وجوب قضا برای مؤاخذه نبوده و حتی بر اشخاصی که بدون تحقق معصیت، عمل از آنها فوت شده قضا واجب است. مثلا اگر کسی به علت اضطرار یا اشتغال به واجب اهم، نماز را ترک کرده بر او قضای پس از وقت لازم است هر چند ترک نماز حتی وظیفه شرعی او بوده است. مؤید رفع مؤاخذه بودن در رفع اکراه این آیه شریفه است: **« إِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإیمان‏»**[[5]](#footnote-5) که در آن مؤاخذه بر کفر ظاهری از روی اکراه رفع شده است.

تا بدین جا روشن شد، در سایر قطعات حدیث رفع مانند خطا، نسیان و اضطرار، مراد از رفع، رفع مؤاخذه است زیرا در این موارد عمل واقع شده متعلق رفع است و عمل واقع شده به معنای چیزی است که ذاتا معصیت بوده و با رفع، معصیت فعلی نشده است. اما آیا در قطعه **«ما لا یعلمون»** مرفوع مؤاخذه است؟

**مراد از رفع در قطعه «ما لا یعلمون»**

امکان دارد در تقریب بدوی گفته شود: رفع در سایر قطعات حدیث رفع، رفع مؤاخذه است و به قرینه سیاق، رفع در قطعه **«ما لا یعلمون»** نیز رفع مؤاخذه خواهد بود. اما به علت چند نکته، **«ما لا یعلمون»** با خطا و نسیان همسان نبوده و نمی­توان قرینه سیاق را دلیل بر رفع مؤاخذه در **«ما لا یعلمون»** دانست.

اول آنکه، در اکثر قریب به اتفاق قطعات حدیث رفع که درباره رفع مؤاخذه پس از وقوع عمل است، تعبیرات به صورت ماضی یا مصدر آمده است مانند **«ما اخطئوا» «ما نسوا» «ما اضطروا الیه» «ما استکرهوا». «النسیان» «الخطأ»**[[6]](#footnote-6) تنها دو قطعه در روایت به صورت مضارع آمده است: **«ما لا یطیقون»** و **«ما لا یعلمون»** همان­گونه که روشن است بین فعل ماضی و مضارع تفاوت وجود دارد و فعل ماضی گویا به معنای فعل انجام شده است که درباره حکم آن صحبت می­شود و فعل مضارع به معنای فعل انجام شده نیست. در نتیجه، وحدت سیاقی بین قطعات وجود ندارد.

دو آنکه، با توجه به این نکته که حدیث رفع در استجابت دعای پیامبر9است، پیامبر9در **«ما لا یطیقون»** رفع تکلیف را درخواست کرده نه رفع مؤاخذه را. در آیه 286 سوره بقره آمده است: **« لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِه‏»** همان­گونه که روشن است در این دعای پیامبر9، از خداوند تحمیل نکردن و تکلیف نکردن به ما لا طاقه لنا و اصر درخواست شده است. در حدیث رفع نیز رفع **«ما لا یطیقون»** اجابت دعای پیامبر9 بوده و در نتیجه به معنای عدم ایجاب و تکلیف است نه رفع مؤاخذه. به همین دلیل قرینه سیاق متقضی حمل **«ما لا یعلمون»** بر **«ما لا یطیقون»** است که هر دو مضارع هستند نه حمل بر سایر قطعات که به صورت ماضی به کار رفته­اند. در نتیجه در **«ما لا یعلمون»** ایجاب عمل رفع شده نه صرف مؤاخذه بر آن.

سه آنکه، صدور روایت به نه قطعه با تعبیر واحد از رسول خدا9ثابت نیست. ظاهرا پیامبر9نه قطعه را در غالب روایات متفاوت و در مجلس­های متعدد بیان کرده و امام صادق7 قطعات را در نه گانه را در کنار هم قرار داده است. علت بر این مطلب این است که اکثر این قطعات به صورت­های مجزا یا در قالب روایت­هایی با سه قطعه وارد شده و مستبعد است پیامبر9این قطعات را پس از بیان به صورت مجزا، در قالب یک تعبیر نیز جمع کرده و دوباره بیان کرده باشند. به خصوص آنکه در هیچ یک از روایات عامه، حدیث رفع با نه قطعه وارد نشده و تنها از امام صادق7به نقل از پیامبر9 حدیث رفع نه قطعه­ای آمده است. با این نکته روشن می­شود، نمی­توان به وحدت سیاق حدیث رفع تمسک کرد. دقت به این نکته لازم است که هیج شاهدی بر این مطلب وجود ندارد که امامان معصوم: بین نقل­های مختلف تجمیع نمی­کرده­اند.

 با این شواهد به نظر می­رسد باید گفت: مراد از رفع در قطعه **«ما لا یعلمون»** این است **«الامور اللتی لا تعلمون وجوبها فهی غیر واجبه»** اعم از این که فعل (شبهات وجوبیه) وجوبش مجهول بوده یا ترک (شبهات تحریمیه) وجوبش مجهول باشد. پس تمام احادیث حلیت در شبهات، ناظر به رفع حکم در مقام ظاهر است و به معنای رفع مؤاخذه و تأمین از عقاب نیست. **«کل شیء لک حلال»، «کل شیء طاهر»** و استصحاب به روشنی نفی حکم در مقام ظاهر می­کنند و حدیث رفع نیز و لو توهم رفع مؤاخذه و تأمین عقاب در آن وجود دارد، اما با شواهد اقامه شده به معنای رفع الایجاب است نه رفع المؤاخذه.

در جلسه آینده تأثیر این بحث در جریان برائت از تعیینیت و انحلال حکمی بیان خواهد شد.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

1. الانعام: 12 [↑](#footnote-ref-1)
2. آل عمران: 154 [↑](#footnote-ref-2)
3. البقره: 183 [↑](#footnote-ref-3)
4. البقره: 286 [↑](#footnote-ref-4)
5. النحل: 106 [↑](#footnote-ref-5)
6. در نقل اهل تسنن نیز مکرّر این قطعات به صورت ماضی وارد شده است. [↑](#footnote-ref-6)